

#پارت_130

#خون_آشام_جذاب_من

#اصکی_حرام:X:

هلیا هم هر روز و گاهی یک در میون میومد پیشم.
امشب هم عقد فاطمه (دوست غزل) بود.
و با اصرار فاطمه و هلیا قرار شد برم.
با صدای گوشیم رفتم سمتش
هلیا بهم پیام داده بود:

+تا یک ساعت دیگه میام دنبالت

براش نوشتم:

_باشه

رفتم سمت کمد لباس هام و یه پیراهن مجلسی کرمی رنگ برداشتم که
یه کت هم داشت.
چون عروسی مختلط بود ترجیح دادم لباسم پوشیده باشه.
لباسش تا پشت پام می‌رسید.

لباس رو پوشیدم و کتتش رو هم روش پوشیدم.
خودم رو تو آینه نگاه کردم.
یهو یاد غزل افتادم که با اصرار اون این لباس رو پارسال خریدم.
اگر بود خیلی خوش حال میشد.
بعد از یکم فکر کردن شروع کردم به آرایش کردن.
حدودا بعد از بیست دقیقه کارم تموم شد.
فقط موهام مونده بود که ترجیح دادم باز و ساده باشه.
موهام رو به دو دسته تقسیم کردم و یه دسته موهام رو آوردم جلو

♂👤 My_charming_vampire@

🦋🦋🦋🦋🦋🦋🦋

🦋🦋🦋🦋🦋

🦋🦋🦋🦋

🦋🦋🦋

🦋🦋

#پارت_131

#خون_آشام_جذاب_من

#اصکی_حرام:X:

با رضایت به خودم تو آینه نگاه کردم.
خوشکل شده بودم.

لبخندی برای خودم زدم که گوشیم زنگ خورد.
هلیا بود جواب دادم:

_الوو

+حاضری؟

_آره

فقط اول بیا ببین مدل موهام خوبه بعد بریم.

خنده کرد و باشه ای گفت.
گوشی رو قطع کردم و رفتم سمت کمد که شالمو بردارم.
داشتم شالو برمی داشتم که یه صدایی از پنجره اومد.
اول فکر کردم خیالاتی شدم و توجهی نکردم.
ولی با صدایی که از طرف پنجره شنیدم برگشتم و به پنجره نگاه کردم.
ک.. که همون خو.. خون آشامه بود.
با پوزخند داشت بهم نگاه میکرد و روی شیشه نوشت.

+منتظرم باش

با وحشت بهش نگاه میکردم.

خواستم جیغ بزنم که...

♂👤 My_charming_vampire@

🦋🦋🦋🦋🦋🦋🦋

🦋🦋🦋🦋🦋

🦋🦋🦋🦋

🦋🦋🦋

🦋🦋

#پارت_132

#خون_آشام_جذاب_من

#اصکی_حرام:X:

صدای در زدن اومد و اون هم با یک پلک زدن
از جلوی چشم محو شد.
ولی نوشته اش روی شیشه مونده بود.
صدای باز شدن در اومد و پشت بندش صدای هلیا:

+دیانا چرا جواب نمیدی

چیزی نگفتم.

#هلیا

صدایی از دیانا نیومد.
نگاهش کردم که با ترس به رو به روش خیره شده بود.
منم نگاه کردم که با یه نوشته روی شیشه مواجه شدم که نوشته بود:

_منتظرم باش

یعنی کی اینو نوشته؟
سریع رفتم سمت دیانا
فقط با بهت به شیشه نگاه میکرد.

_دیانا حالت خوبه؟

جوابی نداد که دوباره پرسیدم:

♂👤 My_charming_vampire@





#پارت_133

#خون_آشام_جذاب_من

#اصکی_حرام:X:

_کی اینو نوشته؟

هیچ جوابی نمی‌داد و فقط به رو به روش نگاه میکرد.
دستام رو گذاشتم رو شونه هاش و شروع کردم به تگون دادنش که به
خودش اومد.
با بغض گفت:

+هلیا

اون میخواد م... منو بکشه

_ کی اینو نوشته؟

توجهی به سوالم نکرد و گفت

+او.. اون ن برگشته

با تعجب بهش نگاه کردم:

_ن.. نکنه..

نذاشت حرفم رو ادامه بدم و با بغض گفت:

+آره اون مرده برگشته
او.. اومده منو ب.. بکشه

وحشت زده بهش نگاه کردم.
باورم نمیشه بعد از این همه وقت سر و کلش پیدا شده باشه.

♂👤 My_charming_vampire@

🦋🦋🦋🦋🦋🦋🦋

🦋🦋🦋🦋🦋

🦋🦋🦋🦋

🦋🦋🦋

🦋🦋

#پارت_134

#خون_آشام_جذاب_من

#اصکی_حرام:x:

_دیانا الان باید چیکار کنیم؟

+باید به بابام بگم

حرفش رو تایید کردم.

از اتاق دو تامون رفتیم بیرون.

خیلی ترسیده بودم.

اگر واقعا بخواد بکشتمون چی؟

به دیانا نگاه کردم.

اون هیچ وقت به اینجور چیز ها اعتقاد نداشت و الان از ترس بغض کرده

بود و یه کم دست هاش می لرزید.

باباش توی آشپزخونه بود.

رفتیم پیشش

دیانا که سعی میکرد بغض و ترسش رو نشون نده گفت:

+بابا یه اتفاقی افتاده

باباش با تعجب به ما نگاه کرد:

+چه اتفاقی؟

دیانا شروع کرد به گفتن:

+یکی اومد پشت پنجره اتاقم و روی شیشه نوشت: منتظر باش

باباش بیشتر تعجب کرد:

♂👤 My_charming_vampire@

🦋🦋🦋🦋🦋🦋🦋

🦋🦋🦋🦋🦋

🦋🦋🦋🦋

🦋🦋🦋

🦋🦋

#پارت_135

#خون_آشام_جذاب_من

#اصکی_حرام:X:

+مگه میشه؟

از جاش بلند شد و گفت:

+نوشته رو نشونم بدین

رفتیم سمت اتاق
اول دیانا رفت داخل و بعد من و باباش
دیانا به شیشه اشاره کرد و گفت:

_اینجا نوشته

با تعجب به شیشه زل زدم هیچی اونجا نبود.
مگه میشه؟ من نوشته رو دیدم ولی الان نیست

بابای دیانا گفت:

+اینجا هیچی نیست
خیالاتی شدین

ایندفعه من حرف زدم:

+منم اون نوشته رو دیدم.
ولی الان غیب شده

♂👤 My_charming_vampire@

🦋🦋🦋🦋🦋🦋🦋

🦋🦋🦋🦋🦋

🦋🦋🦋🦋

🦋🦋🦋

🦋🦋

#پارت_136

#خون_آشام_جذاب_من

#اصکی_حرام:X:

باباش رفت سمت در و دوباره تکرار کرد:

+خیالاتی شدین بچه ها

و رفت از اتاق بیرون.

_دیانا یعنی چه اتفاقی افتاده؟

+نمیدونم

#غزل

چشمامو باز کردم.
که همه جا تاریک بود و هیچی معلوم نبود.
ترسیدم و سریع از جام بلند شدم که صدای الیار اومد :

+چیزی نیست نترس

اینو گفت و چراغ روشن شد.
از شدت نور زیاد چشم هام رو بستم.
وقتی که عادت کردم کم کم چشم هامو باز کردم.

+خوبی؟

برگشتم سمت الیار
خواستم جواب بدم آره ولی با یاد پریسا با بغض گفتم:

♂👤 My_charming_vampire@





#پارت_137

#خون_آشام_جذاب_من

#اصکی_حرام:X:

_نه

اومد کنارم نشست:

+برای چی؟

_پریسا..

حرفم رو قطع کرد و با لحن آرومی گفت:

+اون مرده و هرچقدر هم تو ناراحت باشی و گریه کنی اون بر نمی گرده

این حرفش رو قبول داشتم ولی عذاب وجدان ولم نمی کرد.

سعی کردم دیگه گریه نکنم.

صدای کامران از پایین اومد:

+الیاررر
بیا سامیار اومده.

الیار هم دادزد:

+باشه الان میام

برگشت سمت من و گفت:

♂👤 My_charming_vampire@

🦋🦋🦋🦋🦋🦋🦋

🦋🦋🦋🦋🦋

🦋🦋🦋🦋

🦋🦋🦋

🦋🦋

#پارت_138

#خون_آشام_جذاب_من

#اصکی_حرام:X:

+استراحت کن، بعدش بهت یه سر میزنم
اگر چیزی خواستی صدام بزن

باشه آرومی گفتم که از اتاق رفت بیرون
روی تخت دراز کشیدم و چشم هامو بستم.

#البیار

روبه روی سامیار نشستم.
کامران هم تو آشپزخونه بود.
مشکوک نگاه سامیار کردم که سوالی نگاهم کرد و گفت:

+چرا اینجوری نگاه میکنی؟

_تو در مورد غزل به کسی چیزی گفتی؟

یکم مکث کرد و گفت:

+نه

برای چی بگم؟

چشم هاش رو نگاه کردم.
از بچگی این قدرت رو داشتم که تو چشم های طرف نگاه کنم و یه چیز

هایی از چشم هاش بفهمم.
دقیق تر به چشم هاش نگاه کردم.
دروغ نمی‌گفت ولی معلوم میشد یه چیز هایی میدونه و نمیگه.

♂👤 My_charming_vampire@

🦋🦋🦋🦋🦋🦋🦋

🦋🦋🦋🦋🦋

🦋🦋🦋🦋

🦋🦋🦋

🦋🦋

#پارت_139

#خون_آشام_جذاب_من

#اصکی_حرام:X:

_هرچیزی می‌دونی بگو

+من هیچی نمیدونم

_به نفعته که راستش رو بگی

+منم راستشو بهت گفتم

اینجوری نمیشه.

از جام بلند شدم رفتم سمتش که از جاش بلند شد.
گردنش رو محکم گرفتن و با دندون های چفت شده گفتم:

_حرف بزن

به زور لب زد:

+نمیتونم... چیزی... ب.. بهت بگم

دستم که رو گردنش بود رو بیشتر فشار دادم :

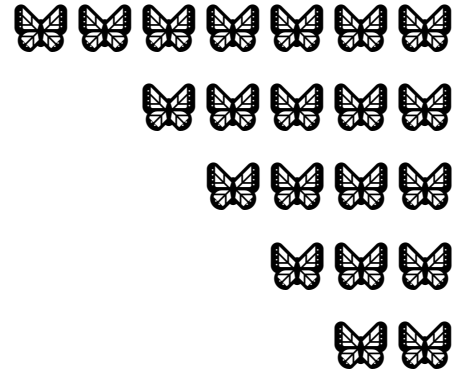
_چرا نمیتونی؟

+ب.. بابا گفته.. چیزی... ب.. بهت نگم

داشت خفه میشد.

ولی بازم حرف نمی زد.

♂🧛 My_charming_vampire@



#پارت_140

#خون_آشام_جذاب_من

#اصکی_حرام:X:

کامران اومد و سعی کرد دستم رو از گردنش جدا کنه:

+ولش کن الیار

الان میمیره

_تا حرف نزنه ولش نمیکنم

دیگه نمی‌تونست تحمل کنه که گفت:

+ب.. باشه.. حرف.. می.. میزنم.

و.. ولم کن.

ولش کردم که خم شد و شروع کرد تند تند پشت سر هم سرفه کردن و
نفس کشیدن

_خوب می‌شنوم

سرش رو بالا گرفت و با نفرت بهم نگاه کرد.
وقتی نفسش منظم شد صاف شد و گفت:

+یه نفر شب، تو راه جنگل شما رو دیده که باهم سوار ماشین بودید.

_کی دیده؟

+نمی‌دونم